

## فصلنامه حکمت کریمان

شماره ۹، پاییز ۱۴۰۳

صص ۱۰۳-۱۳۲

### ساختار روان‌شناختی توحید در منابع اسلامی

ابراهیم نیک صفت<sup>۱</sup>

#### چکیده

با توجه به اهمیت موضوع توحید و شناخت ساختار روان‌شناختی آن با رویکرد اسلامی، این مقاله تلاش دارد به تبیین عناصر اصلی ساختار روان‌شناختی توحید در منابع اسلامی بپردازد. هدف این تحقیق، کشف مبانی و مفاهیم ارتباطی ساختار روحی انسان با حقیقت توحیدی در نظام آفرینش الهی است. روش پژوهش، روش اسنادی، به صورت کیفی است که با شیوه‌های توصیفی و تحلیلی به بررسی منابع اسلامی، با رویکرد روان‌شناختی پرداخته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که این ساختار روان‌شناختی از دو منظر تکوینی و تکلیفی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بر اساس خلقت تکوینی، ساختار روحی انسان، تجلی صفات و اسماء الهی است که برمبنای نظام توحیدی تنظیم شده است. برمبنای آفرینش تکلیفی، این ساختار سررشتی باید به تکامل برسد. جوانح توحیدی، به عناصر اصلی تشکیل دهنده روح انسان اشاره دارد که همگی آن‌ها باهم مرتبط بوده و در خدمت و اختیار من انسان قرار دارد. جنود توحیدی که در برخی روایات به عنوان جنود عقل و جهل یاد شده است؛ مفهوم دیگری از ساختار توحیدی انسان است که در اختیار عقل بوده و برمبنای نظام توحیدی با مدیریت عقل عمل می‌کند.

کلمات کلیدی: ساختار، روان‌شناسی، توحید، منابع اسلامی

۱. استاد بار گروه معارف دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، Eniksefat@pnu.ac.ir.

## مقدمه

روان<sup>۱</sup>، در لغت و اصطلاح روان‌شناسی به چه معنایی آمده است؟ و در رویکردهای مختلف، آن چگونه بیان شده و در چه معنایی بکار برده شده است؟ طبق گفته آگارول، معنای لغوی روان در روان‌شناسی، باگذشت زمان دستخوش تغییر قرار گرفته است. در اولین مرحله، روان‌شناسی به عنوان شناخت روح و یا علم النفس<sup>۲</sup> در نظر گرفته می‌شد. در مرحله دوم، آن به عنوان علم شناخت ذهن<sup>۳</sup> و فرایندهای ذهنی<sup>۴</sup> تعریف شد. در سومین مرحله به عنوان علم هشیاری<sup>۵</sup> و آگاهی و در نهایت به عنوان علم رفتار<sup>۶</sup> تعریف شده است (آگارول، ۱۹۹۵: ۲). در تعریف اصطلاحی روان‌شناسی گفته شده که آن، علمی است که به بررسی رفتار و فرایندهای روانی می‌پردازد (اتکینسون، ۱۳۹۱: ۶۴). منظور از فرایندهای روانی، موادی مانند رویدادهای ذهنی، افکار، خاطرات، تصورات، احساسات، انگیزش‌ها، نیازها است و منظور از رفتار، فرایندهای بیرونی است که قابل مشاهده عینی هستند.

با پذیرش این فکر که ذهن و رفتار می‌توانند موضوع تحلیل علمی باشند، در نیمه دوم سده نوزدهم (۱۸۹۷)، علم روان‌شناسی پدید آمد و مکاتب و رویکردهای مختلف، از منظرهای متفاوتی به مطالعه ساختار روانی انسان پرداختند. رویکرد ساخت‌گرایی<sup>۷</sup>، به تحلیل ساختار ذهنی انسان؛ و رویکرد درون‌نگری<sup>۸</sup>، به مطالعه فرایندهای ذهنی درونی او پرداخت. رویکرد زیست‌شناختی<sup>۹</sup>، به بررسی فرایندهای زیستی بدن، به ویژه دستگاه

۱ Psyche

۲ The science of the soul

۳ The science of mind

۴ Mental processes

۵ Consciousness

۶ Behavior

۷ constructivist approach

۸ introspective approach

۹ Biological approach

عصبی و مغز می پردازد؛ و رویکرد روان تحلیلی<sup>۱</sup> (روان کاوی)، به نقش غرایز و سائق های ناهشیار، بر رشد شخصیت و انگیزش پرداخته است. مطالعه رفتار قابل مشاهده انسان در رویکرد رفتارگرایی<sup>۲</sup> و بررسی فرایندهای عالی ذهن، مانند ادراک، استدلال، تصمیم گیری و حل مسئله در رویکرد شناخت گرایی<sup>۳</sup>؛ و بررسی انگیزه های عالی شکوفا شده انسان در رویکرد انسان گرایی<sup>۴</sup> مورد مطالعه قرار گرفته است (همان). آنچه از تفاوت این رویکردها و مکاتب مختلف در روان شناسی مشاهده می شود این است که موضوع و مسائل مورد مطالعه روان انسان در این رویکردها مختلف است؛ یعنی، از جمله مسائل مورد اختلافی در روان شناسی این است که روان در روان شناسی چیست؟

علاوه بر تعریف روان و برداشت های مختلفی که از معنای روان شده است؛ بررسی گرایش ها و رشته های مختلف روان شناسی نیز، یکی دیگر از مباحث مرتبط با این علم است. شاخه ها و گرایش های مختلفی در روان شناسی همچون: روانشناسی رشد<sup>۵</sup>، شخصیت<sup>۶</sup>، فیزیولوژیک<sup>۷</sup>، بالینی<sup>۸</sup>، اجتماعی<sup>۹</sup>، یادگیری<sup>۱۰</sup>، آموزشگاهی<sup>۱۱</sup>، مشاوره<sup>۱۲</sup>

---

۱ psychoanalysis

۲ Behaviorism

۳ Cognitivism

۴ Humanism

۵ Development

۶ Personality

۷ Physiological

۸ Clinical

۹ Social

۱۰ Learning

۱۱ School

۱۲ Counseling

کودکان استثنایی<sup>۱</sup>، صنعتی و سازمانی<sup>۲</sup>، احساس و ادراک<sup>۳</sup>، تفکر و زبان<sup>۴</sup> و مانند آن، از جمله زیرمجموعه های علم روان شناسی است که بر مبنای موضوعات و مسائل تخصصی در هر کدام از این رشته ها، به توصیف و تبیین گرایش های مختلف روان شناسی می پردازد. با توجه به اینکه روان شناسی دین<sup>۵</sup> و روان شناسی تحول دین داری<sup>۶</sup>، از جمله گرایش های مرتبط با روان شناسی است که از منظر روان شناختی، به مباحث و مسائل دینی می پردازند؛ بررسی روان شناسی توحیدی<sup>۷</sup> را می توان یکی از موضوعات مرتبط با این گرایش روان شناختی دانست که به یکی از اساسی ترین موضوع دین، یعنی «توحید» می پردازد.

توحید، بر وزن تفعیل از ریشه «وَحَد» گرفته شده است و دارای دو استعمال می باشد. یکی آنکه اسم استعمال می شود، به معنی یکی و یک نفر است که افاده عام می کند و دیگری صفت استعمال می شود، به معنی یکتا و بی همتا که فقط به ذات باری تعالی اطلاق می شود (قرشی، ۱۳۷۱: ۳۴). با توجه به معنای تعدی تفعیل، توحید به آن اسماء و صفاتی در انسان اشاره دارد که یکتایی و یگانگی آن ها، از یکتایی و یگانگی خدای واحد احد گرفته شده است. به عبارتی، توحید در انسان، به انسجام و یکپارچگی تمامی ابعاد، اجزاء، جوارح و جوانح وجودی او اشاره دارد که تحت تأثیر فرمان ها و اوامر الهی قرار می گیرند و بر این اساس، انسان موحد کسی است که تمامی افکار، آراء، اندیشه ها، ارزش ها و نگرش های او تحت تأثیر کلام و اندیشه های دین خداوند متعال قرار دارد.

---

۱ Exceptional children

۲ Industrial & organization

۳ Sensation & perception

۴ Thinking & language

۵ Psychology of religion

۶ Evolution of religiosity

۷ Monotheistic psychology

مراد از ساختار روان‌شناسی توحیدی، به عناصر و اجزای تشکیل دهنده سازمان روانی انسان اشاره دارد که بر اساس نظام توحید الهی بنا نهاده شده است؛ یعنی، ساختار روانی انسان به گونه‌ای ایجاد شده است که علاوه بر انسجام و یکپارچگی درونی توحیدی، در راستای اتحاد و ارتباط با خدای خالقِ احد و در اتصال با مبدأ ذاتی اسماء و صفات الهی سرشته شده است. به عبارتی، ساختار روان‌شناسی توحیدی در اسلام، به ارتباط منسجم، یکپارچه و هماهنگ همه اجزا وجودی و جوارح رفتاری با جوانه روحی انسان اشاره دارد که همگی آن‌ها، در ارتباط با بندگی حضرت حق، با مقام احدیت ذات ربوبی خداوند متعال هماهنگ، متحد و منسجم است. ارتباط ساختار درونی انسان با مبدأ آفرینش را می‌توان با مفاهیمی همچون: فطرت الهی انسان<sup>۱</sup> (روم: ۳۰)؛ برخورداری او از روح خدا<sup>۲</sup> (حجر: ۲۹)؛ جانشینی او در روی زمین<sup>۳</sup> (بقره: ۳۰) و مانند آن برداشت کرد.

با توجه به بین‌رشته‌ای بودن این تحقیق، جستجوهای کیفی و روش‌های اسنادی این پژوهش در دو حوزه، به بررسی منابع و متون اسلامی از یک طرف؛ و پژوهش‌ها و مطالعه‌های روانشناسی از طرف دیگر پرداخته است. شیوه‌هایی که برای بررسی این متون مورد استفاده قرار گرفته است، شیوه‌های مختلف توصیفی، تحلیلی، تطبیقی و ترکیبی می‌باشد. جستجوی واژه‌های کلیدی از کتاب‌ها، مقالات، لوح‌های فشرده، اینترنت و منابعی مانند آن، که مربوط با موضوع مقاله باشد. بررسی کتب، جزوات و مقاله‌های مرتبط با موضوع مانند کتاب‌های لغت، ترجمه، تفسیر، حدیث و متون روایی؛ و همچنین لوح فشرده «جامع التفاسیر» و لوح فشرده «جامع الاحادیث» و لوح فشرده مجموعه «میزان الحکمه» از محمد محمدی ری شهری

پیشینه تحقیق: محمد شعبان پور (۱۴۰۲)، در مقاله‌ای با عنوان: گونه‌شناسی براهین توحیدی در قرآن، به بررسی گونه‌های مختلف براهین قرآن کریم برای اثبات و یکتایی

۱. فُطِرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

۲. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

۳. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

وجود خدا می‌پردازد. او می‌گوید که این کثرت براهین همیشه مورد توجه متکلمان و پژوهشگران علوم قرآنی بوده و از دیرباز برای غلبه بر این کثرت و سهولت مواجهه با آن تلاش کرده‌اند تا براهین را بر اساس تشابهات و تفاوت‌های آن طبقه‌بندی کنند. طبقه‌بندی براهین توحید در قرآن به براهین آفاقی، انفسی و شهودی اشاره دارد (مجله پژوهشنامه معارف قرآنی، شماره ۵۲).

جلاییان و همکاران (۱۳۹۹) به ارائه شاخصه‌های جریان اجتماعی توحیدی پرداخته است. این اثر با اشاره به نیازهای مادی و معنوی بشر، به تبیین اصول دو جریان پاسخگویی آن پرداخته است و عبودیت و خدامحوری، ایمان به غیب و معاد و ولایت حق را اصول جریان توحیدی و انسان‌محوری، مادی‌گرایی و ولایت طاغوت را اصول جریان طاغوت برشمرده و در پایان به شاخصه‌های این دو جریان پرداخته است.

شفیعی و همکاران (۱۳۹۹) تبیین این نتیجه رسیده‌اند که با توجه به اینکه قرآن یک کتاب زندگی است، رهنمودهایی برای زندگی بهتر انسان‌ها و روش‌هایی برای دستیابی به آن‌ها ارائه کرده است که هراندازه آگاهی افراد و متولیان آموزش و پرورش از اصول و مبنای آموزش مفاهیم دینی با توجه به خصوصیات و روحیات و نیز توانایی‌های ذهنی و فکری کودکان بیشتر باشد، به فرایند یادگیری و آموزش در کودکان در زمینه مفاهیم دینی تسهیل بخشیده شده و باعث تعمیق یادگیری در آن‌ها می‌شود.

سلطانیان زاده و همکاران (۱۳۹۸) طی پژوهشی به پیش‌بینی سرزندگی بر پایه سبک‌های کنار آمدن و باورهای دینی در زنان سرپرست خانواده پرداختند. آن‌ها از جامعه آماری تمامی زنان سرپرست خانواده شهرستان یزد به این نتیجه رسیدند که سرزندگی زنان سرپرست خانواده با باورهای دینی و سبک کنار آمدن مسئله مدار قابل پیش‌بینی است؛ بنابراین، از طریق تقویت باورهای دینی و سبک کنار آمدن مسئله مدار می‌توان سرزندگی این زنان را بالاتر برد.

رزاقی (۱۳۹۴) با معرفت کامل و جامع نسبت به مبدأ هستی و توجهی که آن ذات احدی به تمامی مخلوقات عالم دارد، پرداخته است. او بیان می‌کند که همان‌گونه که در

روایت‌ها انعکاس یافته، سلامت یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است که در کنار نعمت امنیت، بیش‌تر مورد غفلت و ناسپاسی قرار می‌گیرد.

فریادرس (۱۳۹۳) در خصوص چگونگی تحلیل تربیت دینی و نحوه تدریس آن، به معرفی شیوه‌های نوین برای تدریس مفاهیم دینی به کودکان برمبنای روان‌شناسی دانش‌آموزی پرداخته است. او در پژوهش خودش به این نتیجه دست یافته که آگاهی والدین و متولیان امر تعلیم و تربیت از ویژگی‌ها، انتظارات و نیازهای کودک در هر دوره در دست‌یابی به اهداف تربیتی تأثیرگذار است.

همامی و یونسی (۱۳۹۰) به ارائه انواع تعریف از اخلاق و نیز تهذیب نفس در نگاه علامه طباطبائی پرداخته و با تأکید بر اصل توحید محوری در اخلاق، اثبات کرده است که نظام اخلاقی توحید محور، مترقی‌ترین نظام اخلاقی است که با پایبندی بر روش رفع رذایل اخلاقی، تمامی امور فردی و اجتماعی انسان را در طول یکدیگر برای رسیدن به یک هدف مشترک که توحید باشد، در نظر گرفته است.

صادقی (۱۳۸۸) بیان می‌کند که توحید به عنوان محور دین و سنگ بنای همه معارف دینی علاوه بر بُعد اعتقادی و نظری ابعاد کاربردی و عملی دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، انحصار حاکمیت و ولایت به خدای واحد است؛ لکن این حاکمیت انحصاری خدا برای اینکه اجرایی شده و در بین مردم و جامعه دینی اعمال شود در لباس امامت و ولایت معصومین علیهم‌السلام تجلی و ظهور پیدا می‌کند و در حقیقت ولایت، زمینی‌کننده و اجرایی‌کننده ولایت خدا است و این مقاله به دنبال آن است که زیربنا بودن توحید برای ولایت را اثبات و نیز حقیقت ولایت را تبیین کند.

آنچه در این مقالات و تحقیقات ملاحظه می‌گردد این است که مباحث توحیدی از منظر آیات و روایات، در ابعاد مختلف اصولی، اعتقادی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و مانند آن پرداخته است. این مقاله تلاش دارد تا به مباحث روان‌شناختی توحید با رویکرد دینی بپردازد. بر این اساس، سؤالات این تحقیق که این مقاله به بررسی آن‌ها می‌پردازد به

این قرار است. (۱) آیا ساختار روانی انسان، تکویناً و یا تکلیفاً توحیدی است؟ (۲) ارتباط اسمای حسناى الهی با ساختار روانی توحیدی انسان چگونه است؟ (۳) نقش جوانح روحی و یا جنود عقل و جهل در ساختار توحیدی انسان چگونه است؟ که در ادامه به توضیح آن‌ها پرداخته می‌شود.

### ۱- ساختار روان‌شناختی توحیدی در انسان

آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که برمبنای ساختار فطرت انسان، خداوند متعال اسماء و صفات حسناى یکتا و یگانه خود را به صورت سرشتی، برمبنای دمیده شدن از روح خود، در او تجلی داده است. براین اساس انسان به صورت سرشتی و تکوینی در ساختار روحی خود، تمامی اسماء حسناىی مانند علم، حلم، صداقت، عدالت، حکمت، قدرت، ثروت، رأفت، رحمت و امثال آن را به صورت سرشتی در ذات خود دریافت می‌کند؛ یعنی انسان در مقام شناخت و معرفت به خود، به‌گونه‌ای آفریده شده که می‌تواند تمامی اسماء و صفات خدایی خود را در وجود خود به صورت حضوری دریافت می‌کند و علم و آگاهی نسبت به خوب بودن و حقیقی بودن این اسماء و صفات سرشتی دارد. به‌عنوان مثال، هرچند یک انسان عملاً جاهل، ظالم، کاذب و یا ذلیل باشد، ولی معرفت به ارزش و فضیلتِ حکمت، عدالت، صداقت و عزت در او وجود دارد. این موضوع، در آیه‌ای به‌عنوان الهام نیروی فجور و تقوا برای نفس، این‌گونه بیان شده است: و قسم به جان آدمی و آن‌کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است (شمس: ۷)<sup>۱</sup>.

این علم حضوری به نفس و شناخت عقلی از این توانائی‌های انسان، نشان از بالفعل بودن ویژگی‌های روحی و صفات عالی تکوینی انسان در ابتدای خلقت برای همگان دارد؛ زیرا این علم حضوری، یک امر پذیرفته شده برای همه انسان‌ها با عقاید و علائق

۱. وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا

مختلف است و همچنین این، همان وجه اول فطرت توحیدی انسان است که صفات ذاتی او، بر مبنای اسمای حسنایی دلالت دارند که در قرآن کریم، برای لفظ جلاله «الله» توصیف شده است؛ یعنی، اسمایی همچون: علیم، حلیم، کریم، کلیم، بصیر، سمیع، قدیر، صدیق بودن خدا که به عنوان اسمای حسنای الهی نامیده شده اند، توصیفی برای لفظ جلاله «الله» هستند که همگی مورد شناخت و نیاز انسان است؛ بنابراین می توان گفت که بر اساس خلقت فطری «الله» برای انسان، همه انسان ها به صورت تکوینی می دانند که اسمای حسنایی همچون: صداقت، عدالت، حکمت، قدرت، ثروت و امثال آن، به صورت حقیقی و ذاتی در او وجود دارند.

این تبیین از ساختار روان شناختی و ارتباط فطری و سرشتی انسان با اسم اعظم «الله» که جامع همه اسماء ذاتی خداوند متعال است، درآیاتی از قرآن کریم بیان شده است؛ زیرا خداوند متعال، لفظ جلاله «الله» را در قرآنش با این خصوصیات و اسمای حسناء معرفی کرده است. قرآن کریم در آیات پایانی سوره مبارکه حشر، «الله» را برخوردار از این صفات می داند: «او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و او رحمان و رحیم است!... حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر است که با اراده نافذ خود، هر امری را اصلاح می کند و شایسته عظمت است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند! او خداوندی خالق، آفریننده ای بی سابقه و صورتگری (بی نظیر) است. برای او نام های نیک است آنچه در آسمان ها و زمین است تسبیح او می گویند و او عزیز و حکیم است!»<sup>۱</sup> (حشر: ۲۲- ۲۴)؛ یعنی، نه تنها این اسماء و سایر اسمای حسنای خداوند که در قرآن برای او توصیف شده است، برای ذات هر

---

۱. هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ؛ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

انسانی‌آشناست؛ بلکه حفظ آن‌ها و افزایش آن‌ها، آمال و آرزوی هر انسان، با هر دین و آیین و یا هر اعتقاد و مذهبی است.

براین اساس، آنچه ما در درونمان می‌یابیم، همگی تجلی صفات و اسمایی است که مبدأ تام و حقیقت تمام آن در خداوند وجود دارد و ذره و مقدار مشخصی از آن اسمای حسنای الهی در وجود انسان تجلی یافته است. خداوند در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: «خزاین همه چیز نزد ما است ولی ما [آن‌ها را] جز به مقدار و اندازه معین نازل نمی‌کنیم»<sup>۱</sup> (حجر: ۲۱). براین اساس، حدیث معروف منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «هرکس خود را بشناسد [به تحقیق] پروردگارش را خواهد شناخت»<sup>۲</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۰۲/۹۲: ۴۵۶)؛ دلالت به این موضوع دارد که آنچه در درون خود مشاهده می‌کنیم، تجلی همان اسمای حسنای الهی است.

البته باید توجه داشت که علیرغم این ارتباط و وابستگی ذاتی؛ بسیاری از آدمیان، به دلیل توجه افراطی به نیازهای مادی و گرایش‌های دنیایی، از این وابستگی و شناخت، در بعضی موقعیت‌ها و زمان‌ها، غافل شده و گرفتار نسیان و خود فراموشی حقیقی می‌گردند؛ ولی همین افراد نیز در شرایط خاصی، متوجه بروز و ظهور این اسم جامع «الله» در خود شده و از این غفلت خود خدا بودن، خارج می‌شوند. آیاتی در قرآن کریم، این موضوع را یادآوری کرده است که گروهی از مردم (غیر مؤمنین)، در شرایط گرفتاری و سختی در زندگی خود، یاد «الله» می‌افتند و در شرایط بهره‌مندی از نعمت و رفاه، آن‌ها «الله» را فراموش می‌کنند. در آیه‌ای، درباره خدا فراموشی آن‌ها می‌فرماید: چون به آدمیان زبانی رسد، پروردگارش را بخوانند و به درگاه او توبه کنند و چون رحمت خویش را به آن‌ها بچشاند، گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند<sup>۳</sup> (روم: ۳۳). در آیه‌ای دیگر، در این باره می‌فرماید: چون به آدمی گزندی رسد،

۱. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

۲. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

۳. وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

[در همه حال] ما را به دعا می خواند ... و چون آن گزند را از او دور سازیم، چنان می گذرد که گویی ما را برای دفع آن گزند که به او رسیده بود، هرگز نخوانده است. این چنین اعمال مسرفین، در نظرشان آراسته شده است<sup>۱</sup> (یونس: ۱۲)؛ یعنی، غفلت عاملی است که ارتباط فطرت الهی انسان را با مبدأ «الله» خود قطع می کند؛ ولی این ارتباط در شرایط اضطرار، مجدداً برقرار شده و ارتباط او بر مبنای فطرت وصل می شود.

علاوه بر آیات قرآن، این موضوع در روایاتی نیز مورد توجه قرار گرفته است. در حدیثی امام علی علیه السلام در تفسیر «الله» می فرماید: او کسی است که هر مخلوقی در هنگام نیازها و گرفتاری ها، وقتی امیدش از همه کس قطع می شود و رشته همه سبب ها، به جز او، بریده می گردد، به وی روی می آورد؛ چه آنکه هر انسانی هر چند در این دنیا خود را رئیس بخواند و بزرگ بداند و بی نیازی و گردن فرازی اش بسیار باشد و دیگران به او نیاز فراوان داشته باشند، همین نیازمندان نیازهایی برایشان پیدا خواهد شد که آن شخص، قادر به برآوردن آن ها نیست و برای خود همین شخص نیز نیازهایی پیش می آید که توان برآوردن آن ها را ندارد. پس هنگام ضرورت و نیازمندی، به «الله» روی می آورد، اما همین که نیازش برآورده شود، دوباره راه شرك می پوید<sup>۲</sup> (صدوق، ۱۳۹۸: ۳۵/۲).

در روایت دیگری، امام حسن عسکری علیه السلام در معنای «الله» می فرماید: الله هموست که هر مخلوقی در نیازها و گرفتاری ها وقتی امیدش از همه، به جز او قطع می شود و رشته هر سببی

۱. وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّهِ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

۲. الإمام علي عليه السلام في تفسير «الله»: هو الذي يتأله إليه عند الحوائج والشدائد كل مخلوق عند انقطاع الرجاء من جميع من هو دونه وتقطع الأسباب من كل من سواه وذلك أن كل مترس في هذه الدنيا و متعظم فيها وإن عظم عناؤه و طغيانه و كثرت حوائج من دونه إليه فإنهم سيحتاجون حوائج لا يقدر عليها هذا المتعاضم؛ وكذلك هذا المتعاضم يحتاج حوائج لا يقدر عليها، فيقطع إلى الله عند ضرورته وفاقته، حتى إذا كفي همته عاد إلى شركه

به جز او بریده می‌گردد، به وی روی می‌آورد و می‌گوید: یا الله. یعنی در همه کاره‌ایم از خدایی کمک می‌گیرم که عبادت و پرستش سزاوار غیر او نیست و هرگاه فریادخواهی شود به فریاد می‌رسد و هرگاه خوانده شود اجابت می‌کند. این همان نکته‌ای است که امام صادق علیه السلام به مردی که در خداشناسی متحیر بود، فرمود: ای بنده خدا! آیا هرگز کشتی سوار شده‌ای؟ آیا پیش آمده که کشتی بشکند و در آنجا نه کشتی دیگری باشد که تو را برهاند و نه شنا کردن کارساز باشد؟ آیا در آن هنگام دلت متوجه موجودی شده است که می‌تواند تو را از هلاک نجات دهد؟ آن مرد عرض کرد: آری. امام صادق علیه السلام فرمود: آن موجود، همان «الله» توانایی است که آنجایی که هیچ نجات‌دهنده دیگری نیست نجات می‌دهد و آنجا که هیچ فریادرس دیگری نیست به فریاد می‌رسد<sup>۱</sup> (همان: ۲۳۱/۵).

آنچه از این آیات و روایات استفاده می‌شود این است که ساختار روانی انسان به‌گونه‌ای سرشته و آفریده شده است که تمامی اسمای حسناى الهی که صفت برای لفظ جلاله «الله» هستند را در خود به صورت ذاتی می‌یابند؛ یعنی، انسان‌ها به صورت عادی و طبیعی، به تمامی اسمای حسناى الهی در وجود خود علم و آگاهی دارند؛ هرچند در برخی از شرایط، بعضی از آن‌ها (غیر مؤمنین)، نسبت به جامعیت و تجلی اسم اعظم «الله» در وجود خود غفلت دارند؛ ولی در موقعیت اضطرار و اضطرار، به مبدأ وجودی حقیقی خود، مرتبط و متصل می‌گردند.

۱. الإمام العسکری علیه السلام: اللهُ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَالشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَتَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ سِوَاهُ. يَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ، أَيُّ اسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللَّهِ الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ، الْمُغِيثُ إِذَا اسْتُعِيتَ وَ الْمُجِيبُ إِذَا دُعِيَ وَ هُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، دُلَّنِي عَلَى اللَّهِ، مَا هُوَ؟ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ كُسِرَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُنْجِيكَ وَ لَا سَبَاحَةَ تُغْنِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَالِكَ أَنَّ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَرَطَّتِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَ وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ

در ادامه این خلقت فطری اولیه در سرشت وجودی انسان، آن صفات ذاتی نیز نیازمند رشد، تعالی و تکامل می‌باشند و خداوند متعال در راستای شکوفایی آن نیازهای سرشتی، مقام تکمیل و تکامل آن‌ها را به انسان تکلیف کرده است تا او بتواند به اذن خدا، توانمندی‌های سرشتی خود را ارتقا داده و به رشد و تکامل آن‌ها بپردازد. بر مبنای سرشتی بودن این نیازها و در راستای تحقق تکلیف به تکمیل آن‌ها، انسان‌ها ملزم هستند و تمایل دارند تا آن ابعاد وجودی و جوانح روحی خود را به سرمنزل مقصود خود برسانند و به هدف خلقت خود تقرّب پیدا کنند. از منظر قرآن کریم، این تکامل، زمانی برای ذات انسان محقق می‌شود که او، این مسیر نیاز فطرت را با آموزه‌های دین خدا که متناسب با نیاز ذات اوست، تکامل ببخشد. در آیه‌ای خداوند متعال در این باره می‌فرماید: پس قوام وجه و هستی روی خود را متوجه دین و آیین خالص پروردگار کن! [زیرا این نیاز] فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن صورت آفریده است. تغییر و دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند! (روم: ۳۰).

پس می‌توان گفت که در راستای تحقق و تکامل مقام اکتسابی نیازهای سرشتی انسان، خداوند متعال دین را آفریده است تا او بتواند با توجه به دستورات دین، دستاوردهای خود را تکامل ببخشد و این نیاز، به مقام تکلیف انسان اشاره دارد؛ یعنی، انسان تکلیف دارد تا اسماء تکوینی خود را به تکامل برساند. بر این اساس، دین در اسلام، به عنوان قیّم و هستی‌بخش ذات<sup>۲</sup> (روم: ۴۳) و یا حنیف و اعتدال بخش سرشت<sup>۳</sup> (یونس: ۱۰۵) یاد شده است؛ زیرا دستورات دین خدا که هر یک مصادیقی از ذکرالله هستند، در راستای تکامل و متناسب با ذات انسان بوده که این حقیقت ذاتی روح او، از نفخه روح الهی دمیده شده

---

۱. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

۲. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ

۳. وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا

است. به عبارتی، خلقت تکوینی انسان، بر مبنای ذکر الله آفریده شده است؛ یعنی، تحقق روح در انسان، بر مبنای ذکر کن فیکون، در آن دمیده شده است؛ خلقت تکمیلی او نیز، باید بر اساس ذکر الله باشد تا هماهنگی بین خلقت ذاتی و اکتسابی برقرار گردد. بر همین مبناء، دستورات دین که همگی از مصادیق ذکر الله هستند، برای انسان تکلیف شده است تا آن ذات نیازمند به این ذکر را، بزرگ و کامل نماید.

بر اساس این تناسب و هماهنگی در ظرف تکوینی، با آن مظلوف تکلیفی است که آرامش در ذات ایجاد می‌گردد. در آیات از قرآن کریم، پیروی عملی از دستورات خدا، بر مبنای اینکه آن‌ها با ساختار فطری و تکوینی انسان هماهنگ می‌باشند، موجب آرامش روح و روان او دانسته شده و در این باره می‌فرماید: آن‌ها که به خدا ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه شوید که تنها یاد خدا، آرامش بخش دل‌هاست<sup>۱</sup> (رعد: ۲۸)؛ بنابراین، اوامر و شرایع دینی، دستوراتی هستند برای حفظ و حراست از آن حقایق ناب سرشتی و تکوینی که اگر مورد بی‌توجهی قرار گیرند، آن حقایق سرشتی ناآرام می‌گردند. در آیه‌ای این موضوع این‌گونه بیان شده است: و هر کس از ذکر و یاد من روی‌گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محسور می‌کنیم!<sup>۲</sup> (طه: ۱۲۴).

در راستای این تعالی و تکامل، اگر انسانی برخلاف این توانایی‌های سرشتی خود عمل کند؛ یعنی، اگر دروغ می‌گوید یا ظلم می‌کند یا ذلت می‌پذیرد و مانند آن؛ این به خاطر نیاز ذاتی او به صداقت، عدالت، عزت و امثال آن در درون انسان است؛ یعنی منشاء تحریک انسان برای دروغ گفتن، نیاز سرشتی او به صداقت و راستی اوست؛ ولی او به خاطر جهالت در تشخیص و یا به خاطر گرایشات منفعت طلبانه، نیاز سرشتی صداقت را با دروغ تبدیل و تکمیل می‌کند. بر این اساس، همه انسان‌ها می‌دانند که دروغ بد است و صداقت خوب است؛ ظلم بد است و عدالت خوب است؛ ضعف بد است و

۱. الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ  
 ۲. وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى

قدرت خوب است؛ ذلت بد است و عزت خوب است. چراکه این ذاتیاتی است که هیچ انسانی نمی‌تواند آن را تغییر بدهد و این فطرتی است که «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» است و این ساختار مستحکم، بر مبنای حکمت محکم الهی بنا نهاده شده است.

## ۲- ارتباط اسمای حسناى الهی با ساختار روان شناختی توحیدی انسان

یکی از مسائل مهم مرتبط با مباحث توحیدی در قرآن، بررسی اسماء و صفات الهی است که در چهار آیه از قرآن کریم (طه: ۸؛ اعراف: ۱۸۰؛ حشر: ۲۴؛ اسراء: ۱۱۰)، خداوند متعال از نام‌های الهی، به عنوان «اسمای حسناى» خود یاد کرده است. در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: «او الله است که آفریننده و پدیدآورنده و تصویرگر است. او اسمای حسناى دارد؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح‌گوی اویند و او عزیزى حکیم است»<sup>۱</sup> (حشر: ۲۴). در آیه‌ای دیگر در این باره می‌فرماید: «خدا را نام‌های زیبایی (اسمای حسناى) است، او را بدان‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های وی کجروی می‌کنند رها کنید. به زودی سزای اعمالی را که می‌کرده‌اند، خواهند دید»<sup>۲</sup> (اعراف: ۱۸۰). آنچه از این آیات شریفه استفاده می‌شود این است که برای خداوند باری تعالی، نام‌هایی است که اولاً این نام‌ها، توسط خود خداوند، یا نمایندگان (خلائف) و پیامبران آن حضرت، تشخیص، تعریف، توصیف و تبیین شده‌اند؛ یعنی، اسمای الهی، توقیفی هستند و هرکسی از طرف خود، نمی‌تواند نامی غیر را برای خداوند جلّ و علا بکاربرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۴/۷). منظور از خواندن خدا به این نام‌ها که در آیه شریفه به آن اشاره شده است، صرفاً این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلاً بگوییم یا عالم، یا قادر، یا راحم و امثال آن؛ بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان به مقدار امکان ایجاد کنیم؛ یعنی، متصف به آن اوصاف و متجلی به آن اسماء گردیم.

۱. هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

۲. وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

نکته دیگری که از این آیات استفاده می‌شود این است که هرکدام از این نام‌ها، کاربرد و تعیین خاصی دارند؛ یعنی، برای هر یک از آن نام‌ها، تجلی خاصی و کارکرد مشخصی وجود دارد که با سایر اسما، متفاوت است. تعیین و تشخیص اسمای الهی، به اسمای حسناء در قرآن مجید، به این معنی است که هر اسمی که در عالم، تحقق و تجلی یافته است؛ احسن و اکمل آن، به اسماء الهی منتهی بوده و مبدأ و منشاء آن اسم، از آن ذات اقدس باری تعالی است. خداوند متعال در آیه ای در این باره می‌فرماید: «و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم!»<sup>۱</sup> (حجر: ۲۱). پس احسن و حسناء بودن اسماء الهی، بدین معنی است که تمام تجلیات در عالم زیبایی و حُسن، به معدن و مخزن احسن آن‌ها، یعنی ذات احسن و اجمل خداوند برمی‌گردد.

علاوه بر اطلاق «اسماء حسناء» که در قرآن کریم برای نام‌های الهی یاد شده است؛ در برخی روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است، برای نام‌های الهی، از واژه «اسم اعظم» یاد شده است. آنچه از برخی روایات درباره تعداد اسم اعظم دیده می‌شود این است که در برخی روایات، خداوند متعال دارای ۹۹ اسم اعظم دانسته شده است. در کتاب توحید به سند خود از امام صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارشان و آن‌ها، از امام علی علیه السلام، روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «برای خدای تبارک و تعالی نود و نه اسم است که هر کس آن‌ها را برشمارد داخل بهشت می‌شود»<sup>۲</sup> (صدوق، ۱۳۸۹: ۱۹۵). در برخی روایات دیگر، تعداد اسم اعظم یاد شده به

۱. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

۲. ان لله عز وجل تسعة وتسعين اسما من دعا الله بها استجاب له و من احصاها دخل الجنة. آن اسماء عبارتند از: الله، اله، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدير، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمان، رحیم، ذاری، رازق، رقیب، رؤوف، رائي، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع، ظاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فلق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مغیث، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق، خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

هفتادوسه (۷۳) اسم یادشده است. در روایتی، جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اسم اعظم مرکب از هفتاد و سه حرف است و آصف از همه آن‌ها، تنها یکی را می‌دانست و همان یکی را به کار برد و در یک چشم بر هم زدن، فاصله سرزمین خود و کشور سبأ را در هم نوردید و تخت بلقیس را به دست گرفته نزد سلیمان حاضر کرد و دوباره زمین به حال خود برگشت، ولی در نزد ما از آن هفتادوسه حرف، هفتاد و دو حرف است فقط یک حرف نزد ما نیست و آن هم مخصوص خدا است و خداوند آن را برای علم غیب خود نگه داشته است»<sup>۱</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶۷/۲).

در احادیث اسلامی، اسم و صفت در مورد خداوند متعال، به یک معنا آمده است. برای مثال اسم «سمیع» و «بصیر» در برخی از احادیث، به عنوان صفت آمده‌اند (صدوق، ۱۳۸۹: ۱۴۶). در برخی از احادیث تصریح شده که اسماء و صفات خداوند، تفاوتی باهم ندارند. از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «اسمای [خداوند]، صفاتی هستند که خداوند، با آن‌ها خود را وصف کرده است»<sup>۲</sup> (همان: ۲۲۰). در حدیثی دیگر، امام رضا علیه السلام نیز در پاسخ به محمد بن سنان که از معنای «اسم» خداوند متعال پرسیده بود، فرمود: «[اسم] صفتی برای یک موصوف است»<sup>۳</sup> (همان: ۴۳۷). براین اساس می‌توان گفت که همه نام‌های خداوند (أسماء الله)، موصوفاتی هستند که متّصف به همان صفات ذات هستند. مثل چشم (اسم) و دیدن (صفت) که اولی به ذات وجودی و دومی به کارکرد وجودی آن اسم ذاتی اشاره دارد. در مجموع آنچه از روایات فوق درباره اسماء حسناء و یا اسم اعظم خداوند متعال و صفات او استفاده می‌شود این است که هرکدام از این اسماء، تجلی خاصی داشته و در

۱. عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفاً و إنما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فحسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتى تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفة العين و عندنا نحن من الاسم الأعظم اثنان و سبعون حرفاً و حرف عند الله تبارك و تعالی استأثر فيه في علم الغيب عنده و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

۲. إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ

۳. صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ

آفرینش مخلوقات و یا خلقت ملکوتی موجودات، اسم یا صفتی، به صورت تکی یا چندتایی ظهور و بروز دارند. مثلاً، اسم علم خداوند، مبدأ و عامل تجلی تمام معلومات در بین همه مخلوقات عالم و از جمله انسان است و یا اسم رحمت خداوند، مبدأ و عامل تجلی تمام مرحومات در بین تمامی مخلوقات عالم و انسان است و همچنین در سایر اسماء و صفات که آن‌ها مبدأ خلقت و مقصد آفرینش نظام هستی هستند.

نکته دیگر در خصوص مباحث مرتبط به اسمای حسناى الهی این است که در کاربرد آن اسماء در قرآن، باید توجه داشت که تمامی آن اسمای حسناى خداوند، صفت برای اسم جلاله «الله» بکار رفته‌اند؛ یعنی اسم جلاله «الله» که نام مخصوص خداوند متعال است و بر هیچ موجود دیگری اطلاق نمی‌شود؛ موصوفی است که سایر اسمای الهی بر آن وصف می‌شوند؛ یعنی، اسم جلاله «الله»، برای تمامی اسماء حسناى خداوند توصیف می‌شود؛ ولی سایر اسماء هیچ‌کدام، با کلمه «الله» توصیف نمی‌شوند. مثلاً می‌گوییم «الله» رحمان است، رحیم است؛ ولی به عکس آن، هرگز گفته نمی‌شود که «رحمان» این صفت را دارد که «الله» است و یا «عالم» این صفت را دارد که «الله» است. پس اسم جلاله «الله» صفت هیچ‌یک از اسماء حسناى دیگر خدا قرار نمی‌گیرد و این سایر اسمای دیگر هستند که صفت، برای «الله» می‌شوند. براین اساس، اسم جلاله «الله»، مستجمع جمیع اسماء ذاتیه و صفات کمالیه است و بر جمیع آن‌ها دلالت دارد<sup>۱</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۹/۴).

نکته دیگر اینکه هراسمی از اسمای حسناى الهی، معنا و کاربرد خاصی دارند و درباره آن معنای مشخص، بکار می‌روند. مثلاً اسمای حسناى علیم، حکیم، حلیم، رحیم، غفور، رئوف و امثال آن، هرکدام برای یک مدلولی خاص و کاربرد معینی استفاده می‌شود؛ یعنی، از نام حکیم، حکمت خدا؛ و از اسم حلیم، حلم خدا؛ و از اسم رحیم، رحمت خدا؛ و از اسم غفور، مغفرت الهی، در موجودات و مخلوقات تالوث و تجلی

۱. الله و هو الدال على النوع الأول لكونه موضوعاً للذات المستجمع للصفات الذاتية الكمالية

می‌یابد. در مقابل این معنی و کاربرد خاص، اسم جلاله «الله» قرار دارد که معنی و کاربرد عامی داشته و از آن، همه معانی و تمامی اسمای الهی اراده می‌شود. برای تبیین این موضوع، می‌توان از یک مثال ملموس‌تری استفاده کرد. مثلاً وجود جسمانی انسان، از اجزایی مشخص و معینی، به نام: قلب، مغز، سر، چشم، دست، پا و مانند آن تشکیل شده است. هرکدام از این اندام‌ها، وظیفه یا وظایف خاصی دارند که نسبت به وجود و تکالیف اعضای دیگر متمایز می‌باشند؛ یعنی وجود و کارکرد دست، پا، سر، بدن و مانند آن از یکدیگر متمایز است؛ ولی این اجزای جزئی بدن، با یک وجود کلی دیگر به نام انسان وصف شده است که شامل تمامی اعضاء و جوارح او می‌گردد. به عبارتی، انسان یک اسمی جامع و عام است که شامل تمامی اعضاء و جوارح خود نیز می‌گردد؛ بنابراین، می‌توان گفت که دست، آن کتاب را برداشت یا انسان آن کتاب را برداشت و یا چشم، آن چیز را دید و یا انسان آن را دید. براین اساس اسم جلاله «الله»، شامل همه اسمای حسنی الهی می‌شود و کاربرد عامی برای سایر اسماء نیز دارد.

در خصوص ارتباط اسماء و صفات الهی با ساختار روحی و روانی انسان، می‌توان به داستان خلقت حضرت آدم علیه السلام در قرآن کریم، به عنوان اولین فرد از خلقت نوع بشر، به مسئله‌ی تعلیم «کَلَّ اسْمَاء» به او اشاره داشت که می‌فرماید: «و خدا همه اسماء را به آدم تعلیم داد، آنگاه حقایق آن اسماء را برای فرشتگان عرضه کرد»<sup>۱</sup> (بقره: ۳۱). از این آیه شریفه، چند نکته استفاده می‌شود: اولاً، به تجلّی ذاتی و تکوینی خدا در آدم، با عنوان «تعلیم اسماء» اشاره شده است که خداوند متعال، تعلیم اسماء خود را، تکویناً به آدم علیه السلام ارائه کرد؛ یعنی، با توجه به اینکه حقیقت تک تک آن اسماء را در ذات انسان قرارداد، او به آن اسماء معرفت ذاتی و علم سررشتی پیدا کرد. ثانیاً، «ال» استغراق در «الاسماء» به ضمیمه «کَلَّها» در آیه، به جامعیت و تمامیت همه اسماء و صفات الهی اشاره دارد که در حضرت آدم علیه السلام و به تبع ایشان، به همه انسان‌ها تجلّی تکوینی یافته است؛ یعنی، یکی

۱. وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ

از ویژگی‌های سرشتی مخصوص انسان این است که او (انسان)، مظهر همه اسمای حسنای الهی است و این خصوصیت منحصر در انسان است. ثالثاً، ناتوانی همه ملائکه، از شناخت تمامی اسماء در آدم، به این اشاره دارد که هرچند هر یک از فرشتگان، تجلی یک یا چند اسم از اسمای حسنای خداوند متعال می‌باشند؛ ولی ضعف هر یک از آن‌ها، در تشخیص کلیت و جامعیت آن‌ها بوده است؛ زیرا هر یک از فرشتگان، کاری مشخص و جایگاهی معین دارند<sup>۱</sup> (صافات: ۱۶۴) و به دلیل عدم برخورداری آن‌ها از این تجلی کلی و جامعیت همه اسماء و صفات است که آن‌ها به این ضعف و ناتوانی اعتراف کرده و گفتند: «همانا تو منزهی، ما را معرفتی [به آن اسماء] نیست مگر آنچه تو به ما آموخته‌ای»<sup>۲</sup> (بقره: ۳۲)؛ یعنی، آن‌ها درباره جامعیت و کلیت اسماء الهی، معرفت نداشتند و بر اساس علم جزئی خود (که گفتند: مگر آنچه تو به ما آموخته‌ای)، اعتراف به عدم علم کردند؛ بنابراین، تنها انسان است که بر مبنای تجلی اسم جامع الله، از تمامی صفات و اسماء الهی، همچون: علم، حلم، عزت، حکمت، رحمت، عدالت، صداقت، قدرت و سایر اسمای حسنای الهی او برخوردار گردیده است؛ زیرا این تجلی تام اسم «الله»، به عنوان کلی همه اسماء است که به صورت «فطرت الله»، ساختار سرشتی انسان را توحیدی، یکپارچه و منسجم کرده است.

با توجه به برخورداری انسان از این تجلی جامع اسم اعظم «الله»، خداوند آن چنان عظمتی به انسان بخشیده که تمامی ملائکه را در مقابل او، به کرنش، تواضع و سجده واداشته است و در آیه‌ای در این باره می‌فرماید: «همین که انسان را، کامل آفریدم و از روح خود در او دمیدم، در برابرش سجده کنید. پس فرشتگان همگی سجده کردند»<sup>۳</sup> (ص: ۷۲). اعطای مقام خلیفه‌اللهی به انسان، بر اساس بهره‌مندی او از این اسم اعظم «الله» است که تبلور همه

۱. وَ مَا مِثْلًا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ

۲. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

۳. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

اسمای حسنی الهی و تجلی روح جامع همه صفات اوست که قرآن کریم، بلافاصله پس از بیان تعلیم اسماء به انسان، به آن اشاره کرده است<sup>۱</sup> (بقره: ۳۰)؛ زیرا انسان به عنوان خلیفه و جانشین خدا، باید تمام اسماء و صفات متخلف عنه (خداوند متعال) را به صورت ظرفیت تکوینی در خود داشته باشد. براین اساس در قرآن کریم، از این تجلی جامع در انسان، تعبیر فطرت الله و نفخه روح الله شده است؛ زیرا انسان از میان سایر موجودات و مخلوقات، تنها موجودی است که بر مبنای اسم اعظم «الله»، همه اسماء جمالیه و صفات جلالیه خداوند در او تجلی یافته است. این تجلی تام، همان خداشناسی فطری است که در همه انسان ها وجود دارد و این ساختار توحیدی، همان شاکله وجودی فطری انسان است که مبنای رفتار او بوده و مورد نیاز همه آن ها در هر شرایطی است.

### ۳- نقش جوانح روحی و جنود عقل و جهل در ساختار توحیدی انسان

یکی دیگر از مسائل مرتبط با روان شناسی توحیدی و ابعاد ساختار توحیدی در وجود انسان، در برخی آیات و روایات، به عنوان جوانح روحی بیان شده است. جوانح، جمع جناح است و جناح، به معنای کنار، جانب و میل کردن است. «جنحت السفینة» یعنی کشتی بیک طرف میل کرد و گناهی که انسان را از حق مایل و کنار می کشد جناح نامیده شده است (راغب، ۱۴۱۲: ۲۰۶). در آیه ای در این معنی می فرماید: و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی و بر خدا توکل کن، که او شنوا و دانا است!<sup>۲</sup> (انفال: ۶۱). مراد از جوانح، همان ابعاد و اجزای مختلف روح هستند که هر کدام از آن ها، از لحاظ ساختاری و کارکردی، نسبت به دیگری متفاوت بوده و به نوعی مکمل یکدیگر می باشند؛ چنانچه اعضاء و جوارح جسمی در بدن نیز این گونه هستند؛ یعنی، چنانچه اعضاء و جوارح جسمی، مانند چشم، گوش، زبان، دست، پا و امثال آن، از لحاظ ساختاری و کارکردی نسبت به یکدیگر متفاوت هستند؛

۱. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

۲. وَإِنْ جَنَّحُوا لِلْإِسْلَامِ فَأَجْنَحْ لَهَا

ابعاد و جوانح روحی، مانند عدالت، صداقت، حکمت، عزت، قدرت و امثال آن، نیز از لحاظ ساختاری و کارکردی نسبت به یکدیگر متفاوت بوده و مکمل یکدیگر می‌باشند. واژه جناح در قرآن کریم، ۳۴ مرتبه با مشتقاتش تکرار شده است.

هرچند در کاربرد جناح در قرآن، یک مرتبه برای پرنده، به عنوان «بال» بکار رفته است<sup>۱</sup> (انعام: ۳۸)؛ ولی در غالب کاربردهای آن، در خصوص انسان و به عنوان جزئی از توانایی‌های روحی او استفاده شده است. در آیه‌ای خداوند متعال، به جناح سلامت انسان اشاره کرده و به پیامبر اکرم می‌فرماید: اگر کفار به مسالمت با تو میل کردند تو [نیز] به آن‌ها با جناح مسالمت برخورد داشته باش<sup>۲</sup> (انفال: ۶۱). در آیه‌ای دیگر، خداوند متعال، به جناح رحمت انسان اشاره کرده و در خصوص بهره‌مندی از این جناح، نسبت به والدین دستور داده و می‌فرماید: جناح رحمت خود را، با مدلت و فروتنی، برای آن دو (پدر و مادر) بگشای و [این چنین] بگو، پروردگارا: بر آن دو رحم کن<sup>۳</sup> (اسراء: ۲۴). در آیه‌ای دیگر، خداوند متعال، به پیامبر اکرم دستور به بهره‌مندی از این جناح رحمت را نسبت به مؤمنین دیگر داده و می‌فرماید: جناح [رحمت] خود را برای مؤمنین بگشای<sup>۴</sup> (حجر: ۸۸). جناح [رحمت] خود را برای هر یک از مؤمنینی که پیرویت را می‌کنند، بگشای<sup>۵</sup> (شعراء: ۲۱۵). جناح قدرت<sup>۶</sup> (طه: ۲۲) و جناح امنیت<sup>۷</sup> (قصص: ۳۲) را می‌توان از موارد دیگر بیان شده در این باره دانست که قرآن کریم به آن‌ها اشاره کرده است.

۱. وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ

۲. وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

۳. وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا

۴. وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ

۵. وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

۶. وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ

۷. وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ

علاوه بر آیاتی که درباره جناح انسان بکار برده شده است؛ در خصوص جناح فرشتگان نیز آیاتی وجود دارد. قرآن کریم درباره خلقت فرشتگان در آیه ای می فرماید: سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای جناح های دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند، به عنوان پیام آورنده خود قرار داده است<sup>۱</sup> (فاطر: ۱)؛ یعنی، فرشتگان هر کدام دارای تجلی دو، سه یا چهارگانه از اسمای حسناى الهی هستند. این موضوع در تفسیر برخی از مفسران آمده است. قرشی در قاموس قرآن می گوید: موضوع يك يا چند جناح، اشاره به مراتب قدرت و کار فرشته است. مثلاً، فرشته ای که فقط يك شغل به او محوّل شده دارای يك جناح و ملكي که دو کاربر او محوّل شده صاحب دو جناح است و هكذا. روایات زیادی راجع به تعدّد جناح ملائکه وارد شده که مراد از آن ها تعدّد شغل یا تفاوت نیروهای آن ها است (قرشی، ۱۳۷۱: ۵۴/۲). همچنین فیض کاشانی (۱۳۷۷: ۲۷۶) و ابن عربی در کتاب سیری در اسرار فرشتگان (ص ۷۹)، منظور از تعداد جناح های فرشتگان را میزان تأثیر آن ها در ملکوت آسمان و زمین می دانند.

براین اساس، در قرآن کریم کارهای متفاوتی برای هر یک از فرشتگان برشمرده شده است. وساطت در نزول وحی و ابلاغ پیام الهی به پیامبران (نحل: ۲)، تدبیر امور عالم (نازعات: ۵)، وساطت در تجلی اسم فیض الهی به مخلوقات (معارج: ۴)، استغفار برای مؤمنان (مؤمن: ۷)، شفاعت برای آن ها (انبیاء: ۲۸) و امداد آنان (آل عمران: ۱۲۴)، لعن کافران (بقره: ۱۴۱)، ثبت اعمال بندگان (یونس: ۲۱)، قبض روح آنان در هنگام مرگ (انعام: ۶۲)؛ از جمله مأموریت های بیان شده برای فرشتگان است که بر مبنای جناح یا حقیقت وجودی خود، آن ها را اجرا می کنند. البته باید یادآور شد که فرشتگان در عین انجام مأموریت خاص خود، همواره به عبادت و تقدیس و تسبیح خداوند متعال اشتغال دارند (انبیاء: ۱۹). قرآن کریم برخی از دسته های فرشتگان را به نام: صافات، زاجرات،

۱. الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ

تالیات<sup>۱</sup> (صافات: ۱-۳)، مرسلات، عاصفات، ناشرات، فارقات و ملقیات<sup>۲</sup> (مرسلات: ۱-۵) نام می برد.

موضوع کاربرد جناح در این معنی، در روایات هم بیان شده است. در حدیثی امام علی علیه السلام می فرماید: قبل از دنیا رفتنم از من بپرسید؛ زیرا جوانح من سرشار از علم است<sup>۳</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲۵/۳). همچنین ایشان در بخش از دعای کمیل می فرماید: پروردگارا جوارحم (جسم) را قوی گردان و جوانحم (روح) را شدت ببخش<sup>۴</sup> (مفاتیح الجنان). در دعایی دیگر، امام صادق علیه السلام می فرماید: منزه است خدایی که به آنچه در جوانح قلوب وجود دارد، آگاه است<sup>۵</sup> (ابن طاووس، ۱۴۱۵ ق). در دعایی دیگر، امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید: بار خدایا، همانا تو به آنچه در سینه ها و جوانح است آگاه هستی<sup>۶</sup> (شیخ بهایی، ۱۴۰۵ ق)؛ بنابراین، جوانح توحیدی به ساختار منسجم شخصیت و شاکله وجودی انسان اشاره دارد که هرکدام از آن ها، تجلی اسمی از اسمای حسناى الهی در انسان هستند.

علاوه بر کاربرد جوانح، برای ساختار توحیدی انسان، در چند روایت از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام، از این ساختار سرشتی فطری انسان، به عنوان جنود عقل در مقابل جنود جهل نیز تعبیر شده است. در روایتی حضرت صادق علیه السلام در این باره فرمود: خدای عز و جل، عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانیین است. سپس خدای تبارک و تعالی به او فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم

۱ وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالرَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا

۲ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالعَاصِفَاتِ عَصْفًا وَالتَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالفَارِقَاتِ فُرْقًا فَالْمُلْقِيَاتِ

۳ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُنْفِقُوا نِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِثِّي عِلْمًا جَمًّا

۴ قَوْلِي عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَأَشْدُّ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي

۵ سُحَّانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ بِمَا تَحْتُهُ جَوَانِحُ الْقُلُوبِ

۶ وَأَنْتَ الْعَالِمُ بِمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَالْجَوَانِحُ

شرافت بخشیدم. سپس جهل را از تاریکی آفرید و او نافرمانی و گردنکشی امر خدا را کرد و خداوند او را از رحمت خویش دور ساخت. سپس در ادامه حدیث، امام علیه السلام می فرماید: خداوند متعال برای عقل هفتادوپنج سپاه و لشکر را قرارداد و او را به واسطه آن ها مکرمت و عطا بخشید. سپس جهل درخواست یاورانی برای خود کرد که خداوند متعال هفتادوپنج لشکر نیز به جهل عطا کرد (کلینی، ۱۴۱۳: ۲۳/۱).

جنود، جمع جُند به معنای سپاه و یاری کننده آمده است (قرشی، ۱۳۷۱: ۵۹/۲). در آیه ای خداوند می فرماید: همانا جنود و سپاه ما آن هایی هستند که غالب و پیروزند<sup>۱</sup> (صافات: ۱۷۳). تعبیر به سپاهیان عقل، به این اشاره دارد که این ها موجوداتی هستند که یاور و کمک کننده عقل هستند؛ زیرا عقل نیز خود یکی از این جوانح و اعضای کلیدی روح هست که سازمان شناختی انسان را مدیریت می کند؛ چنانچه مغز برای جوارح و اعضای بدن این گونه است؛ یعنی، چنانچه تمامی اندام های بدن، از مجرای دستگاه عصبی، اطلاعات حسی را به مغز می رسانند و به تبع آن اطلاعات، مغز فرمان های لازم را برای آن جوارح و اعضای جسمی صادر می کند؛ عقل نیز اطلاعات را از جوانح روحی می گیرد و به تبع آن، فرامین لازم را برای آن ها صادر می کند. تعبیر به جنود عقل به این اشاره دارد که عقل، با کمک و یاری این سپاهیان خود، توان درک آن حقایق را دارد. مثلاً، زمانی که پیامی وارد ساختار عقل می گردد، جناح حق، صدق، عدل، فهم، شعور، زیبایی، زیرکی و امثال آن؛ با توجه به ارتباط سیستمی آن ها با عقل، پیام وارد شده را ارزیابی می کنند که آیا آن پیام حق است یا باطل؟ راست است یا دروغ؟ خوب است یا بد؟ زشت است یا زیبا؟ حکیمانه است یا نابخردانه و مانند آن؛ بنابراین، جنود بودن به این معناست که این جوانح و اعضای روحی، به عقل کمک می کنند و عقل نیز به کمک آن ها، حقیقت، صداقت، عدالت، عزت، حکمت و مانند آن را می فهمد. براین اساس، از این جوانح روحی در این روایات، به عنوان یاوران و سپاهیان عقل یاد شده است.

۱. وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

نکته دیگر در این حدیث این است که امام علیه السلام، ساختار این جنود را از روحانین و به صورت نور بیان فرموده است؛ چنانچه ساختار جنود جهل را، از ظلمت و به صورت تاریکی بیان فرموده است؛ یعنی، ماده اولیه این ساختار سرشتی انسان، از روح و به صورت نور آفریده شده است؛ زیرا این سازمان، تجلی نفخه روح الهی در انسان است<sup>۱</sup> (حجر: ۲۹) و حقیقت این روح، به صورت نور، از تجلی نور خداوندی<sup>۲</sup> (نور: ۳۵) به وجود آمده است. این بدین معنا است که اگر انسان، تعالی و تکامل ساختار وجودی خودش را از روح و نور الهی تکمیل نگرداند؛ گرفتار سپاهیان جهل شده که آن‌ها از ظلمت و تاریکی آفریده شده‌اند؛ یعنی، اگر انسان ساختار سرشتی خود را بر مبنای نفخه روح و نور الهی تکمیل نکند، مبتلابه کفری، از جنس ظلمت و تاریکی می‌گردد؛ بنابراین، چنانچه روح و نور (جنود عقل)، امر وجودی هستند که عامل تعالی و تکامل می‌شوند؛ کفر و ظلمت (جنود جهل) نیز، امر وجودی هستند که مانع تعالی و تکامل حقیقی انسان می‌گردند. البته باید توجه داشت که زیادت و افزایش در جنود عقل، تکامل ذاتی و حقیقی را برای روح ایجاد می‌کند؛ در حالی که افزایش و زیادت در جنود جهل، به صورت عرضی به وجود می‌آید.

با توجه به توضیحات بیان شده در خصوص معنای «جنود» و ارتباط آن با «جوانح» روحی، می‌توان گفت که صفات بیان شده در این احادیث شریف توسط امام علیه السلام، به انواع صفات ذاتی انسان که مرتبط با اسمای حسنای الهی او هستند اشاره دارد که در ادامه حدیث، امام علیه السلام، جنود عقل و جهل را بدین صورت نام می‌بردند: خیر و شر، حق و باطل، صدق و کذب، علم و جهل، عدل و ظلم، حب و بغض، ایمان و کفر، تقوا و گستاخی، امانت و خیانت، رحمت و غضب، پاک‌دامنی و هرزگی، اخلاص و نفاق (ریاء)، زیرکی و

۱. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

۲. اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ

دُرِّيٌّ ... نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ

کودنی، شعور و حماقت، تفکر و سهو، حفظ و فراموشی، خردمندی و بی‌عقلی، معرفت و انکار، خاموشی و پرگوئی، پوشش و بی‌حجابی، حیاء و بی‌حیایی، امید و ناامیدی، خشنودی و خشم، سپاس و ناسپاسی، یأس و طمع، دوستی و دشمنی، وفاداری و پیمان شکنی، طاعت و معصیت، خضوع و گردن‌کشی، سلامت و بلاء، توکل و حرص، مهربانی و خشونت، زهد و دنیاگرایی، تواضع و تکبر، تأنی (آرامی) و شتاب‌زدگی، بردباری (حلم) و سفاهت، پذیرش و سرکشی، اعتدال و زیاده‌خواهی، تصدیق حق و انکار آن، تسلیم حق شدن و تردید در آن، رحم‌دلی و سنگدلی، یقین و شک، شکیبائی (صبر) و بیتابی، گذشت و انتقام، توانگری و درویشی، قناعت و حرص، تقیه و آشکار کردن، پاکیزگی و کثیفی، میانه‌روی و اسراف، آسایش و رنج، آسانی و سختی، امنیت و آشوب، حکمت و هوی، وقار و سبکی، سعادت و شقاوت، فرمان‌بری و نافرمانی، چالاکی و سستی، زیرکی و کودنی، یکرویی و دغلی، پرده‌پوشی و فاش کردن، توبه و اصرار به گناه، مراقبت و تهاون، نشاط و کسالت، شادمانی و غم، الفت و جدائی، سخاوت و بخل، خشوع و خودپسندی، رازداری و سخن‌چینی، استغفار و اغترار، انصاف و بی‌انصافی، خیرخواهی و حسادت، ملایمت و درشت‌خویی، مؤاسات و خودداری از آن، سازگاری و اظهار دشمنی، برّ الوالدین و عقوبت آن (همان: ۲۴). امام علیه السلام، از این ساختار توحیدی، به جنود عقل در مقابل جنود جهل یاد می‌کند.

آنچه از این اوصاف بیان شده در این حدیث شریف استفاده می‌شود این است که این جنود و جوانح، تجلّی همان اسماء و صفات الهی هستند که در انسان بروز و ظهور پیدا کرده‌اند. براین اساس می‌توان گفت که ساختار سرشتی انسان، بر مبنای اسماء و صفات توحیدی الهی هستند که ضمن اینکه آن‌ها با یکدیگر مرتبط و منسجم هستند، تحت فرمان یک جناح کلیدی، به نام عقل هستند؛ چنانچه این فرمان‌بری و فرماندهی در جسم انسان نیز، بین مغز و سایر اعضا و جوارح بدن انجام می‌پذیرد. انسانی که جوانح روحی خود را تحت فرمان عقل قرار می‌دهد، جوانح الهی او در مسیر تعالی و

تکامل قرار می‌گیرند؛ در غیر این صورت، فرمانده ساختار روانی او جهل و بی‌خردی است. نتیجه این فرمان‌پذیری، پوشیده شدن (کفر) این جوانح حقیقی با سپاهیان شرّ و شیطان و گمراهی و انحراف از مسیر فطرت الهی و دور شدن از مبدأ نفخه روح الهی است.

## منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- نهج البلاغه (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشرقین.
- مفاتیح الجنان (۱۳۷۰)، شیخ عباس قمی، ترجمه مصباح زاده، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- نهج الفصاحه (۱۳۶۰)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۱. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۴۱۵ ق)، الدرر الوقیة، بیروت: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۲. بهایی، محمد بن حسین (۱۴۰۵ ق)، مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیلة من الواجبات و المستحبات، بیروت: نشر دار الأضواء.
۳. جلیان اکبریا، علی و همکاران (۱۳۹۹)، پاییز و زمستان، «اصول و شاخصه های جریان توحیدی و غیر توحیدی در قرآن کریم»، آموزه های قرآنی، شماره ۳۲، صص ۱۴۳-۱۶۳.
۴. حاجی صادقی، عبدالله (۱۳۸۸)، «ولایت تجلی توحیدی ربوبی»، پژوهش های فلسفی - کلامی، شماره ۴۱، صص ۲۱۹-۲۳۳.
۵. حسنی عادلین، فاطمه (۱۳۹۶)، رابطه بین چشم انداز زمان و عمل به باورهای دینی باتحمل ناکامی، پایان نامه کارشناسی ارشد، شهر قدس: دانشگاه آزاد اسلامی.
۶. رزاقی، محمدرضا (۱۳۹۴، زمستان)، «سلامت در مکتب توحیدی»، پژوهش در دین و سلامت، شماره ۱، صص ۱-۲.
۷. سلطانیان زاده، فرشته؛ چابکی نژاد، زهرا و فلاح، محمدحسین (۱۳۹۸، تابستان) «پیش بینی سرزندگی بر پایه سبک های کنار آمدن و باورهای دینی در زنان سرپرست خانواده»، علوم روان شناختی، شماره ۷۶، ۷۶-۴۵۹-۴۶۵.
۸. شعبان پور، محمد (۱۴۰۲، بهار)، «گونه شناسی براهین توحیدی در قرآن»، پژوهشنامه معارف قرآنی (آفاق دین)، شماره ۵۲، صص ۱۱۱-۱۳۸.
۹. شفیعی و همکاران (۱۳۹۹، اردیبهشت)، «بررسی اصول، مبنا و روش های تدریس مفاهیم دینی به کودکان، از منظر آیات و روایات و روان شناسی رشد و تربیتی»، پیشرفت های نوین در روان شناسی، علوم تربیتی و آموزش و پرورش، شماره ۲۳، صص ۴۲-۵۳.
۱۰. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۳۸۹)، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه:

کاظمی، قم: نشر میم.

۱۱. فراهانی، محمدتقی؛ نوری رضا کرمی (۱۳۹۳)، روان شناسی، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران.
۱۲. فریادرس، زینب (۱۳۹۳)، «آش نایی با شیوه های تربیت دینی و چگونگی پذیرش مفاهیم دینی به کودکان».
۱۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۷۷)، علم الیقین فی أصول الدین، محقق: محسن بیدارفر، قم: بیدار.
۱۴. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۳ ق)، الکافی، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
۱۶. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق)، بحارالانوار، بیروت: دارالاحیاء التراث الاسلامیه.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: انتشارات دارالکتب الإسلامية.
۱۸. همامی، عباس و یونسسی، حمیدرضا (۱۳۹۰)، «اصل توحید محوری و تأثیر آن بر اخلاق فردی و اجتماعی در المیزان»، پژوهش نامه قرآن و حدیث، شماره ۸، صص ۹-۲۵.